

۲۸ آذر ۱۳۹۷ - شماره: ۱۰۸

# مقاله‌ها

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی



## پرچم‌های هدایت؛

پاسخ به شبهاتی پیرامون نهضت مقدّس  
بازگشت به اسلام (۴)

نویسنده مقاله:

محمد امیر خلیلی

**توجه:** دیدگاه درج شده دیدگاه ارسالی توسط یکی از کاربران است و لزوماً دیدگاه این دفتر محسوب نمی‌شود.

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



### پرچم‌های هدایت؛

پاسخ به شبهاتی پیرامون نهضت مقدّس بازگشت به اسلام (۴)

محمد امیر خلیلی

در مقاله‌ی قبل روشن شد که ایرادات منتقد درباره‌ی شناخت و معیار آن، بی‌پایه و در کثیری از موارد، به کلی نامربوط و خارج از محلّ نزاع است؛ تا جایی که خواننده‌ی منصف و مطلع از کج‌فهمی و سخنان نسنجیده و نادرست او متعجب می‌شود! در ادامه به بررسی و ردّ شبهات منتقد درباره‌ی مبحث موانع شناخت در گفتمان حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی می‌پردازیم.

### ۶) موانع شناخت

#### بخش اول:

#### \* نقد:

موانع شناخت در گفتمان حضرت علامه، به عوامل شومی در نفس آدمی گفته می‌شود که مانع از تحقّق شناخت حق با وجود نظر کردن به آن می‌شوند. به فرموده‌ی ایشان «عقل اگرچه مقتضی شناخت است،

هنگامی به شناخت دست می‌یابد که مانعی بر سر راه آن قرار نداشته باشد.<sup>۱</sup> منتقد در پیوند با این بحث، به طرح ایراداتی می‌پردازد:

۱. طبق عقیده‌ی منصور هاشمی خراسانی، معیار شناخت لاجرم امری بدیهی است؛ همچنانکه می‌گوید: «معیار شناخت، خود نیازی به شناخت ندارد؛ چراکه اگر خود نیازی به شناخت داشته باشد، شناخت آن نیز خود به معیاری نیازمند خواهد بود و این به معنای تسلسل است که امکان ندارد».<sup>۲</sup> اگر ممکن است معیار شناخت با موانعی مواجه شود، پس برای حصول شناخت صحیح، لاجرم به معیار دیگری احتیاج پیدا می‌کنیم. اما آن معیار دیگر هم ممکن است با موانعی مواجه شود و باز نیاز به معیار دیگری باشد و این همان تسلسلی است که منصور هاشمی خراسانی از آن منع کرده اما خود به آن گرفتار شده است!

۲. بسیاری از مواردی که منصور هاشمی خراسانی به عنوان «موانع شناخت» یاد کرده، در واقع موانع «پذیرش حق» پس از حصول شناخت آن هستند؛ «چنانچه تکبر، غرور، تعصب، جهل و اهواء نفسانی، مواردی هستند که انسان را از پذیرش حق وامی‌دارند [!]»<sup>۳</sup> نه اینکه مانعی برای شناخت بوده باشند؛<sup>۴</sup> به عنوان نمونه، ابلیس با وجود شناخت حق، از روی تکبر بر انسان سجده نکرد یا یهود با وجود کبر و تعصب و تقلید، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را کاملاً شناخت،<sup>۵</sup> اما به خاطر این موارد، از پذیرش آن سر باز زد.

۳. یکی از موانع حقیقی شناخت «حس‌گرایی» است؛ توضیح آنکه حس‌گرایان به خاطر انس با محسوسات، اموری که ماورای محسوسات است را انکار یا در آن تردید می‌کنند؛ همچنانکه از پیامبران می‌خواستند تا خداوند را به آنان نشان دهند.<sup>۶</sup>

### \* پاسخ:

۱.

اولاً: بدهت معیار شناخت، امری ثابت و منطقی است؛ زیرا به فرموده‌ی حضرت علامه «چیزی که خود

۱. بازگشت به اسلام، ص ۳۲؛ این موانع عبارتند از: جهل، تقلید، اهواء نفسانی، دنیاگرایی، تعصب، تکبر و خرافه‌گرایی. برای آگاهی بیشتر در این باره، نگاه کنید به: همان، ص ۳۲ الی ۹۲

۲. همان، ص ۲۰

۳. لابد منظور منتقد «بازمی‌دارند» بوده است! اغلاط نگارشی متعدّد، جمله‌بندی‌ها و فعل‌های عجیب و غریب و بی‌دقتی‌های فاحش جناب منتقد در انتخاب کلمات، در خوشبینانه‌ترین حالت، حاکی از شتابزدگی و دست‌پاچگی نامبرده برای انتشار هر چه زودتر این مطالب است، اما در حالت بدبینانه‌تر حاکی از کم‌سوادی و وزن علمی نازل اوست؛ خصوصاً که نامبرده چیزی نزدیک به دو سال با رجزخوانی، وعده‌ی انتشار این کتاب را می‌داد؛ لذا به نظر می‌رسد وقت کافی برای انتشار آن را داشته است. اگر چه ممکن است علت اصلی این آشفتگی در نگارش، ترکیبی از این دو احتمال باشد.

۴. عین عبارات منتقد

۵. نگاه کنید به: بقره / ۱۴۶

۶. نگاه کنید به: بقره / ۵۵؛ فرقان / ۲۱

نیاز به شناخت دارد، نمی‌تواند معیار شناخت باشد؛ با توجّه به اینکه خود به معیار شناخت نیازمند است»<sup>۱</sup> و معنای بداهت معیار شناخت آن است که به خودی خود شناخته است و نیاز به معیار دیگری ندارد. پس منتقد چاره‌ای ندارد جز آنکه بپذیرد معیار شناخت -فارغ از مصداقش- امری بدیهی است؛ زیرا اگر بدیهی نباشد، تسلسل و چرخه‌ای ناتمام از معیارهای شناخت لازم می‌آید و در این صورت هیچ شناختی برای انسان حاصل نمی‌شود.

ثانیاً: بر خلاف تصوّر منتقد، وجود مانع بر سر راه شناخت حق، مستلزم عدم بداهت معیار شناخت و نیاز آن به معیاری دیگر نیست! به عبارت دیگر، وقتی موانع شناخت قد علم می‌کنند و شناخت حق را با مشکل مواجه می‌نمایند، بداهت معیار شناخت زیر سؤال نمی‌رود و نیاز به استخدام معیار دیگری احساس نمی‌شود، بلکه تنها نیاز به رفع مزاحمت و ممانعت موانع شناخت احساس می‌شود و این از باب مقتضی و مانع است؛ زیرا همان طور که حضرت علامه فرموده است، نظر کردن به چیزی که قابلیت شناخت را دارد، هر گاه با تمسّک به معیار شناخت باشد «مقتضی» شناخته شدن است، مشروط به آنکه «مانعی» بر سر راهش نباشد؛ همچنانکه از باب مثال، نور بنفسه روشن و روشنگر است و هیچ چیز روشن‌تر از آن نیست، اما وقتی حائل میان آن و چشم انسان قرار می‌گیرد، چشم دیگر قادر به دیدن نیست؛ اما این مسأله، منافاتی با روشن بودن و روشنگر بودن نور ندارد و تنها به این معناست که باید حائل را از میان آن و چشم برداشت. همچنانکه اگر در نگاه منتقد، مثلاً شرع معیار شناخت باشد -فارغ از آنکه حجّیت شرع بدیهی نیست و با عقل شناخته می‌شود- «موانعی» مانند انکار مردم و تردید آنان در حجّیت شرع، موجب نمی‌شود شرع به کناری رود و معیار دیگری جایگزین شود. لذا تنها کسانی گرفتار تسلسل می‌شوند که بداهت معیار شناخت را نفی می‌کنند.

## ۲.

اولاً: روشن است که موانع شناخت حق، مانع پذیرش حق نیز می‌شوند و میان این دو منافاتی وجود ندارد. بنابراین، یاد کردن از عواملی مانند جهل، تقلید، اهواء نفسانی، تعصّب و تکبر در میان موانع شناخت، به این معنا نیست که آن‌ها مانع پذیرش حق نیستند، بل به این معناست که درباره‌ی آن‌ها از آن جهت که مانع شناخت حق هستند سخن گفته شده است، نه از آن جهت که مانع پذیرش حق هستند؛ همچنانکه مانع پذیرش حق بودن آن‌ها به این معنا نیست که مانع شناخت حق نمی‌شوند؛ زیرا تردیدی نیست که این عوامل شوم و شیطانی، مانع شناخت حق نیز می‌شوند و این یک واقعیت مسلم و محسوس است و همین برای یاد کردن از آن‌ها به عنوان «موانع شناخت» کافی است. بله، گاهی انسان از فرط طغیان و خیره‌سری، علی‌رغم حصول شناخت حق از پذیرش آن سربلندی می‌کند و این همان «جحود» و «گردنکشی» است؛ چنانکه خداوند درباره‌ی فرعونیان فرموده است: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾ (نمل / ۱۴)؛

۱. بازگشت به اسلام، ص ۲۰



«و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین داشتند»؛ مانند گروهی از اهل کتاب که حق را کتمان می‌کردند، در حالی که به آن علم داشتند؛<sup>۱</sup> زیرا رسول گرامی اسلام را شناختند، اما از سر حسد<sup>۲</sup> یا قوم‌گرایی و انحصارطلبی او را نپذیرفتند.

ثانیاً: باید توجه داشت که سرکشی از قبول حق نیز مستقیم یا غیر مستقیم به «موانع شناخت» بازمی‌گردد؛ زیرا فردی که دچار جحود و عناد است، اگرچه حق را می‌شناسد، تکلیف خود در قبال آن یا فواید پذیرش آن یا عاقبت ایستادن در برابر آن را «نمی‌شناسد» و با این وصف، او نیز به دلیل ابتلا به برخی موانع شناخت، از قبول حق سر باز می‌زند؛ همچنانکه به عنوان نمونه، حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی سرکشی از قبول حق را **سرانجام تکبر** می‌داند و در تعریف آن می‌فرماید: «>تکبر< به معنای خودبزرگ‌پنداری است که در بی‌نیاز پنداشتن خود از شناخت حق نمود می‌یابد و به سرکشی از قبول آن می‌انجامد»؛<sup>۳</sup> زیرا کسی که خود را بزرگ‌تر از حق و اهلس می‌شمارد، گویی برای شنیدن سخن آنان ندارد و حتی اگر سخن حقی را بشنود، آن را تحقیر و استخفاف می‌کند. لذا بی‌تردید سرکشان و عاصیان نیز دچار موانع شناخت هستند.

ثالثاً: خداوند متعال در قرآن کریم تکبر را مانند مَهْری بر عقل، مانع و رادع شناخت دانسته است و از اراده و مشیت خود در این باره خبر داده و فرموده است: ﴿كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا﴾؛<sup>۴</sup> «این گونه خداوند بر هر دل متکبر جباری مهر می‌نهد»؛ همچنانکه از سلب توفیق متکبران در شناخت حق خبر داده و فرموده است: ﴿سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلِمَةً لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا﴾؛<sup>۵</sup> «کسانی که در زمین به ناحق تکبر می‌ورزند را از نشانه‌های خود باز خواهیم داشت تا چون نشانه‌ای را ببینند به آن ایمان نیاورند». لذا تردیدی نیست که تکبر، پیش از هر چیز مانع شناخت حق است.

رابعاً: طغیان شیطان در برابر خداوند و سجده نکردن او برای انسان، **سرانجام تکبر** او بود. همچنانکه جهل او «مانع شناخت» این نکته شد که ملاک برتری، صرفاً نژاد و دودمان نیست و تبعاً او به صرف برتری نژادش، بر آدم برتری ندارد. همچنین نباید فراموش کرد که یکی از دلایل اصلی انکار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توسط یهودیان، توقعات ذهنی نا به جا و پیش‌ذهنیت‌های غلط آنان بود؛ زیرا یهودیان توقع داشتند پیامبر خاتم، از نسل إسحاق باشد؛ پس چون او را بر خلاف انتظار، از نسل اسماعیل یافتند، انکارش کردند؛ چنانکه قرآن کریم اشاره دارد که یهودیان منتظر ظهور پیامبر اکرم بودند و به کافران وعده‌اش را می‌دادند و بر آنان پیروزی

۱. نگاه کنید به: بقره / ۱۴۶

۲. نگاه کنید به: نساء / ۵۴

۳. بازگشت به اسلام، ص ۷۷

۴. غافر / ۳۵

۵. أعراف / ۱۴۶

می‌جستند.<sup>۱</sup> این پیش‌ذهنیّت‌ها، مصداق اهواء نفسانی است که حضرت علامه مستقلاً آن را به عنوان یکی از موانع شناخت معرفّی فرموده است.<sup>۲</sup>

۳. حضرت علامه پس از معرفّی و تبیین موانع شناخت، برای بستن باب بهانه و عیب‌جویی‌های نازلی از این دست، هوشیارانه تصریح می‌فرماید: «هر چند موانع شناخت، منحصر در این هفت مورد نیست و موارد دیگری نیز می‌توان برای آن یاد کرد، ولی به نظر می‌رسد که سایر موارد نسبت به این موارد، جزئی‌تر هستند و به سادگی می‌توانند در ذیل آن‌ها طبقه‌بندی شوند».<sup>۴</sup> لذا از یک سو، حضرت علامه مدّعی احصاء همه‌ی موانع شناخت نشده و از سوی دیگر به شاخص‌ترین موانع شناخت اشاره فرموده است؛ چراکه سایر موانع شناخت به نحوی زیر مجموعه‌ی یکی از این موانع عمده قرار می‌گیرند؛ همچنانکه حس‌گرایی، در واقع ریشه در جهل و دنیاگرایی دارد؛ زیرا یکی از ویژگی‌های افراد جاهل و دنیاگرا آن است که به ظواهر مادّی، محسوسات و امور تجربی خو کرده‌اند و از امور غیبی و معنوی غافل هستند؛ همچنانکه فرموده است: ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾<sup>۵</sup>؛ «ظاهری از زندگی دنیا را می‌شناسند و آنان از آخرت همانا غافل هستند». از این گذشته، همان‌طور که در مقاله‌ی قبل اشاره کردیم، در نگاه حضرت علامه، حس‌ابزاری در اختیار عقل است، لذا در صورتی که حواس تحت نظارت و حاکمیّت عقل عمل کند، هرگز مانع شناخت شمرده نمی‌شود و تنها زمانی موجب گمراهی است که فارغ از نظارت عقل در نظر گرفته شود. بنابراین، حس‌گرایی در واقع، به عدم نظر کردن از روی عقل باز می‌گردد که عدم مقتضی برای شناخت است، نه وجود مانع برای آن؛ چراکه حضرت علامه نظر کردن از روی عقل را مقتضی شناخت حق دانسته است.

#### \* نقد:

حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی می‌فرماید: «جهل به معنای فقدان علم، مهم‌ترین مانع، بلکه اصل همه‌ی موانع شناخت است؛ چراکه نسبت آن با شناخت، مانند نسبت چیزی با ضدّ خود است و هیچ مانعی نیست مگر آنکه از آن برخاسته...»<sup>۶</sup> منتقد در واکنش به این تعریف، اشکالاتی را بیان می‌کند:

۱. فقدان علم یکی از مصادیق فرعی جهل است؛ همچنانکه افراد بسیاری در طول تاریخ با وجود برخورداری از علم، جاهل نیز بوده‌اند. بنا بر این نمی‌توان جهل را به طور مطلق به فقدان علم تعریف نمود؛ همچنانکه امیر مؤمنان می‌فرماید: «چه بسا عالمی که جهلش او را هلاک کرد».<sup>۶</sup>

۱. بقره / ۸۹

۲. نگاه کنید به: بازگشت به اسلام، ص ۶۴ الی ۶۷، اهواء نفسانی، [لزم ترک پیش‌ذهنیّت‌ها]

۳. بازگشت به اسلام، ص ۹۲

۴. روم / ۷

۵. بازگشت به اسلام، ص ۳۲

۶. نهج البلاغه، ص ۴۸۷

۲. طبق آیات قرآن کریم جهل معانی متعدّد دیگری هم دارد:

أ) جهل گاهی به گناهکاران نسبت داده شده است، در حالی که بسیاری از آنان به فعل قبیح خود علم دارند؛ از جمله آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی یوسف. منظور از این آیه آن است که «گناه موجب جهالت است؛ از این رو ... حضرت یوسف علیه السلام که عالم به تمامی امور بود، انتخاب لذّت آنی و چشم‌پوشی از رضای خداوند را جهل محض می‌دانست».<sup>۷</sup>

ب) در آیه‌ی ۸۹ سوره‌ی یوسف، جهل به معنای غلبه‌ی هوس‌ها و نوعی بی‌توجهی است. لذا انسان گناهکار هر چند عالم باشد، باز هم ممکن است جاهل باشد.

ج) آیه‌ی ۶۷ سوره‌ی بقره، تمسخر و به بازی گرفتن دیگران را کار جاهلان می‌داند.

د) آیه‌ی ۵۵ سوره‌ی نمل، عمل شنیع قوم لوط را توصیف می‌کند، سپس آنان را قومی جاهل می‌خواند. به این ترتیب:

أولاً: این قبیل جهالت‌ها توأم با علم است و منظور از آن بی‌اعتنایی به قبح گناه علی‌رغم علم و آگاهی به آن است.

ثانیاً: با توجه به اینکه «علم» به یک چیز به معنای «حصول شناخت» نسبت به آن چیز است، طبق تعریف منصور هاشمی خراسانی، جهل به معنای فقدان این شناخت است. «در آن صورت چگونه ممکن است جهل مانع چیزی باشد که نیست»؟

ثالثاً: اگر منصور هاشمی خراسانی، جهل را نقیض عقل می‌دانست، به صواب نزدیک‌تر بود؛ همچنانکه در برخی روایات جهل مقابل عقل دانسته شده است؛ مانند حدیث «جنود عقل و جهل»<sup>۸</sup> که عقل در برابر جهل قرار گرفته و علم یکی از جنود عقل دانسته شده است.

رابعاً: هدف منصور هاشمی خراسانی از معرفی جهل به عنوان اولین مانع شناخت، ترغیب مردم به کسب علم و شناخت درباره‌ی خود او به عنوان مصداق حق است. از همین رو در کتابش می‌گوید: «علم به مفهوم یک چیز، برای شناخت آن کافی نیست و علم به مصداق آن نیز ضروری است... چنانکه مثلاً شناخت حق و باطل از حیث مفهوم، دشوار نیست و با کوشش ذهن حاصل می‌شود، ولی شناخت آن‌ها از حیث مصداق، دشوار است و جز با کوشش جوارح حاصل نمی‌شود و از این رو، مردم در مصداق چیزی اختلاف می‌کنند

۷. عین عبارات منتقد

۸. الکافی، ج ۱، ص ۲۱



که در مفهوم آن اختلافی ندارند.<sup>۱</sup>

### \* پاسخ:

۱. منتقد عیب‌جو اعتراف می‌کند که «ضدّ واژه‌ی علم، جهل است»<sup>۲</sup> اما با استناد به آنکه برخی عالمان دچار جهل هستند، عدم علم را از مصادیق فرعی جهل می‌شمارد! در حالی که این تناقض‌گویی، ناشی از مطلق‌انگاری علم و جهل است که منتقد تا پیشانی در آن فرو رفته، اما با کمال خونسردی آن را به حضرت علامه نسبت می‌دهد! شاید هم منتقد کم‌سواد معنای «مطلق» را به درستی نمی‌داند! توضیح آنکه علم مصطلح، لزوماً به معنای دانستن همه چیز و جهل مصطلح لزوماً به معنای ندانستن همه چیز نیست تا امکان جمع آن دو با هم وجود نداشته باشد! لذا وقتی کسی اصطلاحاً عالم شمرده می‌شود، به معنای آن نیست که دچار هیچ جهلی نیست، بلکه اتفاقاً گاهی جهل «عالمان» خطرناک‌تر و مهلک‌تر است؛ زیرا چه بسا اهل علم به خاطر اندوخته‌های علمی خویش دچار تکبر و جهل مرکب می‌شوند. لذا ممکن است یک فرد در آن واحد، نسبت به بعضی امور، عالم و نسبت به بعضی دیگر جاهل باشد. به این ترتیب، عدم علم از مصادیق فرعی جهل نیست، بلکه هم به لحاظ لغوی و هم به لحاظ اصطلاحی معادل آن است.

۲.

اولاً: کسی که مرتکب فعل قبیحی می‌شود، بی‌تردید دچار جهل به معنای فقدان علم است و جهل او از چند حال خارج نیست: یا به قبح گناه جاهل است و یا به آثار و عواقب آن و یا به اینکه ممکن است توبه‌اش بعد از پذیرفته نشود. حتی ممکن است به این سه علم داشته باشد، اما در لحظه‌ی گناه التفات خود را از دست بدهد و دچار غفلت و نسیان شود که گونه‌ای جهل عارضی است. پس ممکن است فرد عالم در لحظه‌ی ارتکاب معصیت جاهل شود؛ همچنانکه از رسول مکرم اسلام روایت شده است که مؤمن در لحظه‌ی انجام گناهان بزرگ، مؤمن نیست، بلکه ایمان از او بیرون می‌آید، مانند بیرون آمدن پیراهن از بدن!<sup>۳</sup> از این رو، هر چه علم انسان بیشتر باشد، خشیت او از خداوند بیشتر می‌شود؛ همچنانکه خداوند فرموده است: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾<sup>۴</sup> «از میان بندگان خداوند تنها عالمان از او می‌ترسند».

اما نکاتی درباره‌ی آیات شریفه:

أ) بر خلاف تعبیر وارونه و مغلوط منتقد «گناه موجب جهالت» نیست، بلکه گناه کاشف از جهالت و جهالت

۱. بازگشت به اسلام، ص ۳۳

۲. عین عبارت منتقد

۳. «لا یزنی الزانی حین یزنی وهو مؤمن ولا یسرق السارق حین یسرق وهو مؤمن فإنه إذا فعل ذلك خلع عنه الایمان کخلع القميص» (الکافی، ج ۲، ص ۳۲)؛ همچنین از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «إذا زنی الرجل فارقه روح الایمان» (کافی، ج ۲، ص ۲۸۰)

۴. فاطر / ۲۸

طبق آنچه گفتیم - موجب گناه است؛ یعنی وقتی کسی گناه می‌کند، معلوم می‌شود که از جاهلان بوده و جهلش به نحوی او را به سوی گناه کشانیده است. وانگهی توضیح منتقد در ذیل آیه‌ی ۲۲ سوره‌ی یوسف، اعتراف جالبی شمرده می‌شود؛ زیرا نشان می‌دهد که اتفاقاً یوسف علیه السلام به خاطر علم بالایش از گناه پرهیز کرده است و لذا جهل در این آیه معنایی جز فقدان علم ندارد.

ب) لِهَذَا جَهْلٌ فِي آيَةِ ۸۹ سوره‌ی مبارکه‌ی یوسف نیز به معنای عدم علم است و تفسیر آن به غلبه‌ی هوس و بی‌توجهی، تفسیر به رأی و اختراع منتقد است و تبعاً اعتباری ندارد؛ زیرا جفای برادران یوسف به او، از روی جهل به تبعات و عواقب آن در دنیا و آخرت و نیز جهل به مؤثر نبودنش در راستای جلب توجه پدر صورت گرفت.<sup>۱</sup>

ج) تفصیل مطلب در فقره‌ی «ثالثاً» می‌آید.

د) عمل شنیع قوم لوط نیز مانند هر گناه بزرگ دیگری ریشه در جهل به قبح یا عواقب گناه داشته است؛ همچنانکه علاوه بر آن، می‌تواند به خاطر جهل آنان به ضرورت، مصلحت و حکمت روابط جنسی میان زن و مرد بوده باشد. اما روشن است که هر جهلی مُعَدِّر و موجب رهایی از کیفر نیست و اینکه ریشه‌ی اصلی گناهان جهل دانسته می‌شود، منافاتی با استحقاق گناهکاران برای کیفر ندارد.

ثانیاً؛ لفاظی منتقد، فاقد هر گونه معنای محصلی است و به معارضه با خویشتن شبیه‌تر است؛ زیرا بر اساس سخنان شفاف و بی‌تکلف حضرت علامه «جهل»، به معنای فقدان علم، مهم‌ترین مانع، بلکه اصل همه‌ی موانع شناخت است؛ چراکه نسبت آن با شناخت، مانند نسبت چیزی با ضدّ خود است و هیچ مانعی نیست مگر اینکه از آن برخاسته». بر این اساس، جهل ضدّ علم و تبعاً مانع آن است؛ زیرا مقتضای ذاتی تضاد آن است که ضدّین قابل جمع با یکدیگر نیستند<sup>۲</sup> و طبیعتاً تا وقتی جهل به یک چیز حاکم است، علم به آن چیز حاصل نمی‌شود و این چیزی جز مانعیت جهل برای علم نیست، ولی به نظر می‌رسد که ذهن منتقد توان حمل این نکته‌ی واضح را ندارد یا شاید از فرط عیب‌جویی و غرض‌ورزی به این وادی درافتاده است! فارغ از این نکته، بزرگ‌ترین مانع برای علم، جهل به جهل است؛ زیرا کسی که به جهل خود درباره‌ی چیزی علم دارد (جاهل بسیط)، به مطالعه و تحقیق درباره‌ی آن روی می‌آورد و جهل خود را به علم تبدیل می‌کند، ولی کسی که به جهل خود درباره‌ی چیزی جاهل است (جاهل مرکب)، هیچ انگیزه و احساس نیازی برای مطالعه و تحقیق ندارد و از این رو، هیچ گاه به علم دست نمی‌یابد. علاوه بر این، مراد از مانع بودن جهل برای علم، آن است که جهل به برخی چیزها مانع از علم به برخی چیزهای دیگر می‌شود؛

۱. زیرا بنا بر نصّ قرآن کریم، برادران یوسف این کار را برای جلب محبت پدر انجام دادند. نگاه کنید به: یوسف / ۸

۲. به قول علمای منطق: «الضدان لا یجتمعان»

چراکه علم به برخی چیزها، پیش‌نیاز و مقدّمه‌ی علم به برخی چیزهای دیگر است. بنابراین، از همه‌ی این جهات می‌توان جهل را مانع علم دانست.

ثالثاً: جهل در آیات شریفه‌ی قرآن، گاهی در مقابل علم<sup>۱</sup> و گاهی در مقابل حکمت<sup>۲</sup> به کار رفته است و البته در هر دو صورت به عدم علم بازمی‌گردد؛ چنانکه جوهری گفته است: «حکمت از علم است و حکیم عالم است»<sup>۳</sup> و ابن منظور گفته است: «حکمت، شناخت افضل اشیاء با افضل علوم است»<sup>۴</sup>. لذا جهل در آیه‌ی ۶۷ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره نیز به معنای عدم علم است؛ زیرا مسخرگی و لودگی ناشی از سفاهت است و سفاهت به معنای عدم حکمت است و همان طور که گفتیم به عدم علم بازمی‌گردد. بنابراین، در مبحث موانع شناخت، منظور از جهل، عدم علم است؛ زیرا علم نداشتن به مقدّمات، مانع از علم به نتیجه می‌شود؛ همچنانکه جهل در مبحث معیار شناخت، در مقابل عقل قرار می‌گیرد؛ زیرا هر کس عقل را ترک کند و آن را به کار نگیرد، جاهل شمرده می‌شود.

رابعاً: نیت‌خوانی و القائات بی‌پایه و جهت‌دار منتقد به منظور مسموم کردن ذهن مخاطب، وزانت علمی و ارزشی برای پاسخگویی ندارد و ظاهراً از باب خالی نبودن عریضه و به تنگ آمدن قافیه در پایان این بخش مطرح شده است! هدف حضرت علامه از معرفی جهل به عنوان مهم‌ترین مانع شناخت، رسوا کردن دروغگویانی است که در پوشش اسلام، بر جهل مردم سوار شده‌اند و از قبیل وجوهات شرعی آنان ارتزاق می‌کنند و تقلید از خویش را بر آنان واجب می‌شمارند و با سوء استفاده از احساسات دینی و هیجانات برهه‌ای مردم، حکومت بر آنان را به دست گرفته‌اند و خود را بر جای مهدی نشانده‌اند و مردم را از مراجعه‌ی به او بازداشته‌اند و به خود مشغول نموده‌اند! آری، اگر مردم جهل خویش را کنار بگذارند و آن را مانع شناخت حق بدانند، دیگر دکّانی برای فروش متاع تزویر باقی نمی‌ماند! وانگهی مبحث «ضرورت علم به مفاهیم و مصادیق آن‌ها» انحصاری به حضرت علامه ندارد و مسأله‌ای مبنایی در راستای تبیین جوانب و جهات «طلب علم» است که با متانت و حکمت تمام در جای خود طرح شده است و لذا فرضیه‌بافی بدبینانه‌ی منتقد، چیزی جز بهتان و سخن بدون علم نیست!

۱. به عنوان نمونه، خداوند متعال فرموده است: ﴿فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ۗ إِنِّي أَعْطِكُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ (هود/

۴۶)؛ و فرموده است: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ﴾ (بقره / ۲۷۳)

۲. به عنوان نمونه، خداوند متعال فرموده است: ﴿قَالُوا اتَّخَذْنَا هُرُوقًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ (بقره / ۶۷) و فرموده

است: ﴿وَجَاوِزْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ ۚ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ

تَجْهَلُونَ﴾ (اعراف / ۱۳۸)

۳. الصحاح، ج ۵، ص ۱۹۰۱.

۴. لسان العرب، ج ۱۲، ص ۱۴۰.



همان طور که تا اینجا ملاحظه فرمودید، دو مشخصه‌ی اصلی این منتقد، «لفظی» و «عیب‌جویی» است؛ همچنانکه بارها به منظور اشکال‌تراشی از مواضع متین و مستحکم حضرت علامه، دچار پریشان‌گویی شده و در دام تکلف گرفتار آمده است! تا جایی که تقلا می‌کند تا اهل علم را به خنده می‌اندازد و متأسف می‌سازد! بی‌دلیل نیست که بزرگ‌ترهای او و افرادی که تجربه و مهارت و سابقه‌ی بیشتری در این عرصه دارند، سکوت اختیار کرده‌اند و ورود به میدان نقد این نهضت وزین و ریشه‌دار اسلامی را به صلاح ندیده‌اند! شاید این منتقد درمانده هم به نحوی مجبور به انتشار این نقدهای سخیف شده است، والا انسان عاقل و مختار با دست خود، خویشان را رسوا و خصم را سربلند نمی‌کند. والحمدلله رب العالمین

ادامه دارد...

### دیدگاه‌های دیگر از این نویسنده:

۱. مقاله‌ی «پاسخ به اکاذیب برخی سایت‌های اینترنتی درباره‌ی کتاب بازگشت به اسلام»
۲. مقاله‌ی «کذب الوقائون؛ پاسخی به دروغ‌پردازان وقات و منحرف»
۳. مقاله‌ی «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد!»
۴. مقاله‌ی «آشنایی با مدعیان دروغین (۱): روش‌شناسی»
۵. مقاله‌ی «آشنایی با مدعیان دروغین (۲): بابت و بهائیت»
۶. مقاله‌ی «آشنایی با مدعیان دروغین (۳): میرزا غلام احمد قادیانی»
۷. مقاله‌ی «آشنایی با مدعیان دروغین (۴): احمد الحسن بصری»
۸. مقاله‌ی «پرچم‌های هدایت؛ پاسخ به شبهاتی پیرامون نهضت مقدس بازگشت به اسلام (۱)»
۹. مقاله‌ی «پرچم‌های هدایت؛ پاسخ به شبهاتی پیرامون نهضت مقدس بازگشت به اسلام (۲)»
۱۰. مقاله‌ی «پرچم‌های هدایت؛ پاسخ به شبهاتی پیرامون نهضت مقدس بازگشت به اسلام (۳)»

